

مختار نامه عطار نیشابوری
باب سی و یکم: در آنکه وصل معشوق به کس
نرسد

فہرست مطالب

۳

شماره ۱: چندین در بستہ بی کلید ست چہ سود

۴

شماره ۲: کس از می معرفت ندادست نشان

۵

شماره ۳: چون نیست رہی بہ بیچ سوئی کس را

۶

شماره ۴: دل سوختگان کہ نفس میفرسایند

۷

شماره ۵: آنہا کہ بہ عشق گوی بردند ہمہ

۸

شماره ۶: عقلی کہ کمال در جنون بینند

۹

شماره ۷: دل باغم عشق پای ناورد آخر

۱۰

شماره ۸: گاہی ز سلوک عقل چون نسایم

۱۱

شماره ۹: دستی کہ برین شاخ برومند رسد

- شماره ۱۰: عاشق تن خود با غم پیوست دهد
۱۲
- شماره ۱۱: هر دل که ز ذوق آن حقیقت جان یافت
۱۳
- شماره ۱۲: چون کس نرسد به وصل و نخواه ای دل
۱۴
- شماره ۱۳: ای دل ز پی دلیل توانی شد
۱۵
- شماره ۱۴: اندر طلب حضرت جاوید آخر
۱۶
- شماره ۱۵: دل کم شد و دره الاهی استاد
۱۷
- شماره ۱۶: نه هیچ کسی به زندگانش گرفت
۱۸
- شماره ۱۷: آن ذوق که در شکر چشیدن باشد
۱۹
- شماره ۱۸: ای مانده به زیر پرده! او کی باشی
۲۰
- شماره ۱۹: چو مهره مهربازی ای سروسهی
۲۱

- شماره ۲۰: کربند امید وصل را بست ترا ۲۲
- شماره ۲۱: هم هر ساعت در ره تاریکتری ۲۳
- شماره ۲۲: کرکنج به تورسید پنهان میدار ۲۴
- شماره ۲۳: ذرات جهان در اشتیاقند همه ۲۵
- شماره ۲۴: ای کاش ترا دیده دیدن بودی ۲۶
- شماره ۲۵: تاجان دارم، همچو فلک میویم ۲۷
- شماره ۲۶: کربشاهم نه روی بشافتن است ۲۸
- شماره ۲۷: درواکه ز بی نشان نشانم نرسید ۲۹
- شماره ۲۸: نه دل دارم نه جان نه تن چتوان کرد ۳۰
- شماره ۲۹: تا چند غم این ره پر بیم کشیم ۳۱

- شماره ۳۰: چون یار نمیکند می‌همدم ۳۲
- شماره ۳۱: من عاشق زار روی یارم چکنم ۳۳
- شماره ۳۲: هر جان که فدای روی او توان کرد ۳۴
- شماره ۳۳: دل تحفه دلنواز توان آورد ۳۵
- شماره ۳۴: گنجت باید به رنج خوابید کرد ۳۶
- شماره ۳۵: دل در طلبش بجان گرفتار آمد ۳۷
- شماره ۳۶: چون نیست دلم را جز ازود بجویی ۳۸
- شماره ۳۷: کو کس که چو بوده گشت نابوده شد ۳۹
- شماره ۳۸: ای دل چو حجاب و پرده در کار بسی است ۴۰
- شماره ۳۹: همچون شمع چو کند از م چکنم ۴۱

- شماره ۴۰: در داکه قرار از دل سرمستم رفت ۴۲
- شماره ۴۱: گفتم: جانایچ کسی جانان یافت ۴۳
- شماره ۴۲: ای دل به امید هم نفس خند روی ۴۴
- شماره ۴۳: چون وصل نیابد به کسی اولیتر ۴۵
- شماره ۴۴: این کنبه خاکستری پراخگر ۴۶
- شماره ۴۵: ای بس که ز شوق چرخ دوار بگشت ۴۷
- شماره ۴۶: هم عقل طلسم جسم و جان باز نیافت ۴۸
- شماره ۴۷: جانارخ چون تویی به حس نتوان دید ۴۹
- شماره ۴۸: چون باد همی نیاید از سوی تو بر ۵۰
- شماره ۴۹: جان نتواند یچ سزاوار تو گشت ۵۱

- شماره ۵۰: آوازه عشق در جهان خواهیم داد
۵۲
- شماره ۵۱: کرد طلبت ز روی تو مانم باز
۵۳
- شماره ۵۲: هر کو کمر وصل تو در خواهد خواست
۵۴
- شماره ۵۳: هر که که من از وصل تو بایی شنوم
۵۵
- شماره ۵۴: چون وصل تو یک ذره نیفتاده دست
۵۶
- شماره ۵۵: ای کاش دلم را سر آهی بودی
۵۷
- شماره ۵۶: این خود چه عجایبست کاینچتهای
۵۸
- شماره ۵۷: آنکه ز باغ عشق گل می‌رفتد
۵۹
- شماره ۵۸: حاصل ز غم عشق تو ام بدنامست
۶۰
- شماره ۵۹: نادیده ترا شرح سرو پات خوش است
۶۱

- شماره ۶۰: گاهی بیدیدی و گهی پیوستی
۶۲
- شماره ۶۱: من بی دلم و اگر مراد دل بودی
۶۳
- شماره ۶۲: تپاک نکر ددل این نفس پرست
۶۴
- شماره ۶۳: حردم ز تو دردمشتر خواهم برد
۶۵
- شماره ۶۴: در عشق تو با خاک یکی خواهم شد
۶۶
- شماره ۶۵: جان بوی تو جست از دل ناشاد و نیافت
۶۷
- شماره ۶۶: زان روز که حسنت علم عشق افراخت
۶۸
- شماره ۶۷: چون گل یابم بوی تو زو میبویم
۶۹
- شماره ۶۸: ای حمله اشارات و رموزم از تو
۷۰
- شماره ۶۹: هر چند که نیست در رهت دولت یافت
۷۱

- شماره ۷۰: در عشق تو دل خزار جان تاوان داد ۷۲
- شماره ۷۱: چون نیست ره هجر ترا پایان باز ۷۳
- شماره ۷۲: اول ز بهمه کار جهان پاک شدم ۷۴
- شماره ۷۳: می شناسد کسی زبان من و تو ۷۵
- شماره ۷۴: یکتا بودم و توانی افتاد مرا ۷۶
- شماره ۷۵: چون وصل تو تخم آشنائی انداخت ۷۷
- شماره ۷۶: هم عمر به بوی توبه آخر بردیم ۷۸
- شماره ۷۷: تابی رخ یار محرم نمشته ۷۹
- شماره ۷۸: که قصد دل مستختم میداری ۸۰

شماره ۱: چندین در بسته بی کلیدست چه سود

چندین در بسته بی کلیدست چه سود	کس نام کشادن نشنیدست چه سود
پیراهن یوسف است یک یک ذره	یوسف زمینه ناپدیدست چه سود

شماره ۲: کس از می معرفت ندادست نشان

کس از می معرفت ندادست نشان	کز عین نشان بروست وز عین عیان
آن می به قرابه سربه مهرست مدام	مردم به قرابه می برآرند زبان

شماره ۳: چون نیست رہی بہ ہیچ سوئی کس را

چون نیست رہی بہ ہیچ سوئی کس را	بز خون خوردن مانند رویی کس را
هر کس گوید کہ کردم آن دریا نوش	خود تر نشد از وی سرمویی کس را

شماره ۴: دل سوختگان که نفس میفرسایند

بر بوی وصال باد میسایند	دل سوختگان که نفس میفرسایند
بس بسته در است تا کرا بکشایند	بس دور رب است تا کرا بنمایند

شماره ۵: آنه‌که به عشق کوی بردند همه

آنه‌که به عشق کوی بردند همه نقش دو جهان ز دل ستردند همه

صد بادی هر خط سپردند همه تا کر نه و تشنه ببردند همه

شماره ۶: عقلی که کمال در جنون میبند

عقلی که کمال در جنون میبند	بنیاد وجود خاک و خون میبند
چشمی که دو کون در درون میبند	مشی رگ و استخوان برون میبند

شماره ۷: دل باغم عشق پای ناورد آخر

دل باغم عشق پای ناورد آخر	چون شمع ز سوختن فرو مرد آخر
میکفت که در وصل دریا نیست	این آب چگونه میتوان خورد آخر

شماره ۸: گاهی ز سلوک عقل چون نناسیم

گاهی ز شبه چون غله اندر طایم گاهی ز سلوک عقل چون نناسیم
تا در طلبش قیمت او بشناسیم زان گشت نمان تحقیقت از دیده خلق

شماره ۹: دستی که برین شاخ برومند رسد

دستی که برین شاخ برومند رسد	از همت جان آرزو مند رسد
زین عالم مینهایت بی سرو بن	خود چنبد به مار سید و تا چنبد رسد

شماره ۱۰: عاشق تن خود با غم پیوست دهد

عاشق تن خود با غم پیوست دهد هر دم تابی در دل سر مست دهد
با هجر بسازد خوش و سیرا شود از معشوقی که وصل او دست دهد

شماره ۱۱: هر دل که ز ذوق آن حقیقت جان یافت

هر چیز که یافت جامهٔ جانان یافت	هر دل که ز ذوق آن حقیقت جان یافت
آن را مطلب که هرگز نشود یافت	آن را نشین که یک دم نشود دید

شماره ۱۲: چون کس نرسد به وصل و نخواه ای دل

چون کس نرسد به وصل و نخواه ای دل!	تو هم نرسی چند گنی آه ای دل!
میسنداری که ره توان برد بدو	هرگز نتوان برد بدو راه ای دل!

شماره ۱۳: اسی دل زپی دلیل نتوانی شد

ای دل زپی دلیل نتوانی شد موری تو حریف پیل نتوانی شد
چون از کس لنگ کمی بیش نی بهکاسه جبرئیل نتوانی شد

شماره ۱۴: اندر طلب حضرت جاوید آخر

ماندی تو میان بیم و امید آخر	اندر طلب حضرت جاوید آخر
چندی تابد فروغ خورشید آخر	یک ذره وجود تست و در یک ذره

شماره ۱۵: دل کم شد و در ره الهی استاد

دل کم شد و در ره الهی استاد	در بادیۀ نانتناهی استاد
هان ای دل بقرار! عمری رفیق	تا چند روی تو چون نخواهی استاد

شماره ۱۶: نهیچ کسی به زندگانش گرفت

نهیچ کسی به زندگانش گرفت نه نیر به مرگ جاودانش گرفت
تو پشه عابز می و او صرصر تند بنشین تو که هرگز نتوانش گرفت

شماره ۱۷: آن ذوق که در شکر چشیدن باشد

آن ذوق که در شکر چشیدن باشد منیش که در شکر شنیدن باشد

زنهار مدان اگر بدانی او را کان دانستن بدور سیدن باشد

شماره ۱۸: اسی مانده به زیر پرده! اوکی باشی

ای مانده به زیر پرده! اوکی باشی که خفته و گاه خورده، اوکی باشی
کفرست حلول چند از کفر و فضول او هست و تو هست کرده، اوکی باشی

شماره ۱۹: چومره مهربازی ای سروسهی

چومره مهربازی ای سروسهی چون از کمر حقیقتی حقه تسی
هر که که همی حتی به دست تو بود زنهار چنان کن که زدستش ندهی

شماره ۲۰: کربند امید وصل را بست ترا

کربند امید وصل را بست ترا	بندیش که هیچ جای آن هست ترا
عاجز، نشین و پای در دامن کش	در دامن او کجا رسد دست ترا

شماره ۲۱: هم هر ساعت در ره تاریکتری

هم هر روزی به دیده تاریکتری	هم هر ساعت در ره تاریکتری
چندانکه روی به هیچ نزدیکتری	هرگز چو به وصلش نرسد هیچ کسی

شماره ۲۲: کرکنج به توریس پنهان میدار

کرکنج به توریس پنهان میدار	ورنه، نشین مصیبت جان میدار
کرشادی وصل او به تو میفرسد	باری رسد ماتم هجران، میدار

شماره ۲۳: ذرات جهان در اشتیاقند همه

ذرات جهان در اشتیاقند همه	اجزای فلک به عشق طاقند همه
از هر چه که هست و هر که خواهی کو باش	امید بر که در فراقند همه

شماره ۲۴: ای کاش ترا دیده دیدن بودی

ای کاش ترا دیده دیدن بودی	یا کوش مرا هیچ شنیدن بودی
در کرسی و کوریم نبایستی بود	گر یک سر موروی رسیدن بودی

شماره ۲۵: تاجان دارم، بمحو فلک میویم

وز درد وصال او سخن میگویم	تاجان دارم، بمحو فلک میویم
آن چیز که کم نکردام میجویم	آن چیز که کس نیافت آن میطلبم

شماره ۲۶: کربشایم نه روی بشافتن است

کربشایم نه روی بشافتن است	ورسریایم نه کنج سریافتن است
جز حسرت و خون دل چه بر خواهد خاست	زین یاقینی که عین نیافتن است

شماره ۲۷: درواکه زبی نشان نشانم نرسید

وز بحر عیان عین عیانم نرسید	درواکه زبی نشان نشانم نرسید
بنشستم و قطرهای به جانم نرسید	عمری من تشنه بر لب دریایی

شماره ۲۸: نه دل دارم نه جان نه تن چتوان کرد

نه دل دارم نه جان نه تن چتوان کرد نه خرقة نه لقمه نه وطن چتوان کرد
از خورشیدی کز و همه کون پرست یک ذره نمیرسد به من چتوان کرد

شماره ۲۹: تاخذ غم این ره پریم کشیم

تاخذ غم این ره پریم کشیم	بر چهره ز خون، جدول تقویم کشیم
کردست به دامن وصالش نرسید	کو پای که در دامن تسلیم کشیم

شماره ۳۰: چون یار نمیکند می‌هد میم

چون یار نمیکند می‌هد میم زین غم نفسی نیست سر آدمیم
ورد همه عمر یک دم آید بر من با گوشه نشانم زنا هم میم

شماره ۳۱: من عاشق زار روی یارم چکنم

از معتنان کوی یارم چکنم	من عاشق زار روی یارم چکنم
نشان نگریت سوی یارم چکنم	کر دیده من شوند ذات دو کون

شماره ۳۲: هر جان که فدای روی او توان کرد

از رنگ نظریه سوی او توان کرد	هر جان که فدای روی او توان کرد
انگشت به بیج موی او توان کرد	از طره او سخن توان گفت و لیک

شماره ۳۳: دل تحفه دلنواز نتوان آورد

دل تحفه دلنواز نتوان آورد	دل کیست که جان فرزند نتوان آورد
خواهی که جمال دوست در چشم آری	دریا به سکره باز نتوان آورد

شماره ۳۴: گنجت باید به رنج خوابید کرد

گنجت باید به رنج خوابید کرد	جان وقف بلای عشق او باید کرد
در پنجه شیر افتادن به از آنک	با او نفسی پنجه فرو باید کرد

شماره ۳۵: دل در طلبش بجان گرفتار آمد

جان نیز چو شمع عاشق زار آمد	دل در طلبش بجان گرفتار آمد
آن لحظه نماند که پدیدار آمد	کس ره نبرد بدو که آن ماه دو کون

شماره ۳۶: چون نیست دلم راجز ازود بجویی

چون نیست دلم راجز ازود بجویی سرکشه شدم کرد جهان چون کوئی
چه غصه بدین رسد که از ملک دو کون اورا دارم وزو ندارم بویی

شماره ۳۷: کوکس که چوبوده گشت نابوده نشد

کوکس که چوبوده گشت نابوده نشد وز آس سپهر سرنگون سوده نشد

بس کس که خیال چرخیمود و بسی تا حمله فروشند و فرسوده نشد

شماره ۳۸: ای دل چو حجاب و پرده در کار بسی است

ای دل چو حجاب و پرده در کار بسی است	خون خور که درین حجاب خون خوار بسی است
چون در ره او خرقه و زمار بسی است	از دیده نهان است که اغیار بسی است

شماره ۳۹: همچون شمعی چند که از م چکنم

همچون شمعی چند که از م چکنم سیاه شدم تیر چه تا ز م چکنم
ای بس که زده زده، جستم عمریش میاز نیابش چه سا ز م چکنم

شماره ۴۰: دردا که قرار از دل سرمستم رفت

نخن شد دلم و امید پیوستم رفت	دردا که قرار از دل سرمستم رفت
او دست نداد و جمله از دستم رفت	بر بوی وصال او نشستم عمری

شماره ۴۱: کفتم: جانا، بیچ کسی جانان یافت

کفتم: جانا، بیچ کسی جانان یافت
کفت: از پس صد هزار قرن ای عاقل

یاد همه عمر آن چه می جست آن یافت
بس زود بود هنوز کز بتوان یافت

شماره ۴۲: ای دل به امید هم نفس خند روی

ای دل به امید هم نفس خند روی	تو یچ نی دین هوس خند روی
او خورشید ست از آسمان میابد	تو سایه بر زمین سپس خند روی

شماره ۴۳: چوں وصل نیامد بہ کسی اولیتر

چوں وصل نیامد بہ کسی اولیتر بی ہمتی ہر نفسی اولیتر
چوں نیست بہ وصل اورسیدن ممکن در ہجر کریختن بسی اولیتر

شماره ۴۴: این کنبدا کستری پرا حکر

این کنبدا کستری پرا حکر که در خونم کشید و که خاکستر
از غصه آن کز و نینیا فت خبر از سر میشد به پای و از پای به سر

شماره ۴۵: ای بس که ز شوق چرخ دوار بکشت

ای بس که ز شوق چرخ دوار بکشت سرکشه شب و روز چو پرکار بکشت
آن کشتن اوچه سود چون پیوسته بر یک جایست اگر چه بیار بکشت

شماره ۴۶: هم عقل طلسم جسم و جان باز نیافت

هم عقل طلسم جسم و جان باز نیافت	هم کنج زمین و آسمان باز نیافت
خورشید خزار قرن بر پهلو گشت	یک ذره سرپای جهان باز نیافت

شماره ۴۷: جانارخ چون تویی به حس نتوان دید

جانارخ چون تویی به حس نتوان دید	زر چون ینیم به حس که مس نتوان دید
وصل توبه دودست تھی نتوان یافت	روی توبه دو چشم نجس نتوان دید

شماره ۴۸: چون باد، ہی نیاید از سوی تو بر

چون باد، ہی نیاید از سوی تو بر کی چشم افتد به پر تو روی تو بر
چون یفسرد دست به یک موی تو بر آن به که دهم جان به سر کوی تو بر

شماره ۴۹: جان تو اندیچ سزاوار تو گشت

جان تو اندیچ سزاوار تو گشت	دل تو اند محرم دیدار تو گشت
ای بر شده بس بلند! کس تواند	در کرد سرا پرده اسرار تو گشت

شماره ۵۰: آواز به عشق در جهان خواهم داد

پس شرح یخ تو بیزبان خواهم داد	آواز به عشق در جهان خواهم داد
بر پای تو سر نهاده جان خواهم داد	چون زهره ندارم که به روی تو رسم

شماره ۵۱: کرد طلبت ز روی تو مانم باز

کرد طلبت ز روی تو مانم باز	د کوی توتن فرود هم در تک و تاز
کردست طلب به وصل رویت نرسد	سهر بر پایت بسهر برم عمر دراز

شماره ۵۲: هر کوکهر وصل تودر خواهد خواست

هر کوکهر وصل تودر خواهد خواست	اول قدم از دو کون بر باید خاست
صد دریا موج میزند از غم این	این کار، به اشکی دو، کجا آید راست

شماره ۵۳: هر که که من از وصل تو یابی شوم

هر که که من از وصل تو یابی شوم	شب خوش بادم که یاد خوابی شوم
چو گنگ شوم با تو حدیثی گویم	چون کر کردم از تو جوانی شوم

شماره ۵۴: چون وصل تو یک ذره نیفتاده دست

چون وصل تو یک ذره نیفتاده دست	جز باد چه دارد دل نمانده دست
از وصل تو چون به دست جز بادی نیست	با خاک شدم بی سرو بن باد به دست

شماره ۵۵: ای کاش دلم را سراًهی بودی

ای کاش دلم را سراًهی بودی جان راز وصال تو پناهی بودی
گرچه شد نام چون سرموئی بی تو باری سرموئی به تو راهی بودی

شماره ۵۶: این خود چه عجایبست کاینختهای

این خود چه عجایبست کاینختهای	هر خط هزار شور انگینختهای
دیدار تو چون ز حد ما بود دین	صد پرده ز هر ذره در آوینختهای

شماره ۵۷: آنها که زباغ عشق کل می‌رفتند

آنها که زباغ عشق کل می‌رفتند از غمیرت تو زیر زمین، نهفتند
و آنان که ز وصل تو سخن می‌گفتند با خاک یکی شدند و در خون خفتند

شماره ۵۸: حاصل ز غم عشق توام بدنامیت

وین بدنامی جمله زیباراست	حاصل ز غم عشق توام بدنامیت
میوزم و این سو ختمم از حامیت	بر بوی وصال تو، من خام طمع

شماره ۵۹: نادیده ترا شرح سروپات خوش است

نادیده ترا شرح سروپات خوش است کر سود کنیم و کر نه، سودات خوش است
مارا همه وقت خوشی تست مراد پس بی تو بمیریم چو بی مات خوش است

شماره ۰۶: گاهی بیدری و گاهی پیوستی

گاهی بیدری و گاهی پیوستی گاهی بکشدی و گاهی درستی
چون در دو جهان بود کس محرم تو در بر همه بستی و خوشی. نشستی

شماره ۶۱: من بی دلم و اگر مراد دل بودی

من بی دلم و اگر مراد دل بودی کی دیشم این همه مثل بودی
کردم به محال عمر ضایع، وی کاش از وصل تو جز محال حاصل بودی!

شماره ۲۶: تاپاک نکرد دل این نفس پرست

تاپاک نکرد دل این نفس پرست	دستم نهد بر سر کوی تو نشست
تا عشق تو بر هم نرزد هر چه هست	نهد سر موی ز سر موی تو دست

شماره ۳۶: هر دم ز تو درد بیشتر خواهم برد

هر دم ز تو درد بیشتر خواهم برد	هر خط مصیبتی دگر خواهم برد
چون نیست به جشن وصل تو راه مرا	در ماتم خود عمر بسر خواهم برد

شماره ۴۷: در عشق تو با خاک یکی خواهم شد

در عشق تو با خاک یکی خواهم شد سرکشته‌تر از هر فلکی خواهم شد
در کرد تو هرگز ز رسم میدانم گریه‌بازی و راندگی خواهم شد

شماره ۵۶: جان بوی تو جست از دل ناشاد و نیافت

جان بوی تو جست از دل ناشاد و نیافت	دل نیربه عجز تن فروداد و نیافت
وان کس که نشان ز وصل تو جست بسی	دروادی خاکساری افتاد و نیافت

شماره ۶۶: زنان روز که حسنت علم عشق افراخت

زنان روز که حسنت علم عشق افراخت	هر چیز که دید پرده روی تو ساخت
دادی همه را به یکدگر مشغولی	تا با تو کسی می تواند پرداخت

شماره ٧٤: چون گل یابم بوی توزو میبویم

چون گل یابم بوی توزو میبویم	چون مه بینم روی توزو میجویم
چون کوهر وصل توبه کس میسرسد	کم زان بود تا که ازو میگویم

شماره ۸۶: ای جمله اشارات و رموزم از تو

پیوسته یخزواله بخورم از تو	ای جمله اشارات و رموزم از تو
صد گونه حجاب است هموزم از تو	بگذاخته چون برف تموزم از تو

شماره ۶۹: هر چند که نیست در رهت دولت یافت

هر چند که نیست در رهت دولت یافت	مردم همه ز آرزوی لذت یافت
چون وصل ترا فراق تو بر اثر ست	دل در طلب تو خوشتر از عزت یافت

شماره ۷۰: در عشق تو دل هزار جان تاوان داد

تن در ستم نایب هجران داد	در عشق تو دل هزار جان تاوان داد
خون گشت و به صد هزار زاری جان داد	چو دید که ره نیست به وصلت هرگز

شماره ۷۱: چون نیست ره هجرت را پایان باز

چون نیست ره هجرت را پایان باز	پس چون بکشایم کمره هجران باز
تا کی باشیم فدا ده از جانان باز	چون کودک شیر خواره از پستان باز

شماره ۷۲: اول زہمہ کار جہان پاک شدم

اول زہمہ کار جہان پاک شدم	واخر ز غمت بادل غمناک شدم
دستم چوبہ دامن وصال نہ رسید	سرد کفن ہجر تو با خاک شدم

شماره ۷۳: میثناسد کسی زبان من و تو

میثناسد کسی زبان من و تو بیرون ز جهان است جهان من و تو
دایم چو تو بامنی و من باتوبه هم دوری ز چه افتاد میان من و تو

شماره ۷۴: یکتا بودم دوتائی افتادم

در سطلانی کدائی افتادم	یکتا بودم دوتائی افتادم
چندین الم جدائی افتادم	در لذت قرب جمله من بودم و بس

شماره ۷۵: چون وصل تو تخم آشنائی انداخت

چون وصل تو تخم آشنائی انداخت	هجر آمد و دام سیوفائی انداخت
کر من بگویم تو نکو میدانی	آن را که میان ما جدائی انداخت

شماره ۷۶: هم عمر به بوی توبه آخر بردیم

هم عمر به بوی توبه آخر بردیم هم لوح دل از نقش جهان بستر دیم
ز امید وصال و بیم هجرت هر روز صد بار بنیستیم و صدره مردیم

شماره ۷۷: تاب‌ی رخ یار محرم. بنشته

بر خاستهای به صد غم. بنشته	تاب‌ی رخ یار محرم. بنشته
خود کشته و خود به ماتم. بنشته	این نادره بین که یار بی تیغ مرا

شماره ۷۸: که قصد دل ممتحنم میداری

که قصد دل ممتحنم میداری که غم به خون ریختنم میداری
چون میدانی که بی تو یخویشتم از هر چه یخویشتم میداری